

# گفتاری دربارهٔ بلوچ و بلوچستان

فریدون جنیدی

این مقاله برای فصلنامهٔ فرهنگی دانشگاه دولتی بلوچستان نوشته شده است



## بیاری یزدان

آریائیان باستان، آنانکه پیش از یورش بابل باستان (= اژی دهاک، ضحاک) میزیستند، همه از یک نژاد بودند و نژاده... و هیچ نشان، از تیره‌های گوناگون در میان آنان، در دست نیست.

پس از پیروزی فریدون بر ضحاک [شش هزار سال پیش] با گرم شدن هوا و کم شدن نم، در ایران، دو تیره از آریائیان در جست‌وجوی آب‌شخور و کشتزار بسوی اروپای امروزمین، و آسیای میانه رهسپار گشتند.

گروه نخست در «اوستا»، کهنترین نامه آریاییان جهان: **دردرد** «سَئیریم» sairima نامیده شدند که در زبان پهلوی «سَرم» و در زبان فارسی «سلم» خوانده می‌شوند، و اینان همان تیره «سرمیتان» اند که در پژوهش‌های اروپائیان نیز از آنان یاد می‌شود.

گروه دوم که به آسیای میانین رفتند، **مردرد** «تور» نام گرفتند که، نام توران را بر کشور خویش نهادند.

گروه سیم که در میهن ماندند و سختی‌های گرما و خشکسالی را بجان خریدند، و مهر ایران را برتر از دشواریهای زندگی بشمار آوردند، با نام «ایرج» از آنان یاد می‌شود، که در زبان پهلوی «ایریچ» خوانده می‌شوند، و واژه **دردرد** «آئیری» اوستایی، یا «ایر» و ایران فارسی از آن برگرفته شده است.

چون... کوچندگان با سختی‌های زندگی در سرزمینهای تازه، یاد کشور میانین در دلشان زنده شد، آهنگ ایران کردند، و ایرج را کشتند!... و نخستین کسان که به خونخواهی ایرج برخاستند، باشندگان «کوه مانوش» [کوهی که دماوند در میانه آنست] بودند، که در اوستا از آنان با نام **مردرد** «مانوش» یاد شده است.

چیز و در پهلوی **سَرم** «مانوش چیتر» و در زبان فارسی منوش‌چهر، یا منوچهر یاد شده است. **مردرد** «چیتر» در اوستا «چیتر» در پهلوی و «چهر» در زبان فارسی برابر است با «نژاد»... و از آنجا که نژاد کسان؛ در روی یا رُخ آنان پدیدار می‌شود. در زبان فارسی، نرم‌نرم... این واژه بجای «رخ» بکار گرفته شد، با آوای «چهره».

چون در آن هنگام؛ باشندگان البرز مرکزی با نام «نژاد مانوش»، شناخته می‌شوند، روشن است که در دیگر مرزهای ایران نیز بایستی دودمانها، و تیره‌ها و نژادها، شناخته شوند! و چنانچه منوچهر نام یک تیره ایرانی است [که در آئین پادشاهی ایرانی در دست ایشان بود]، دیگر نام‌های آن هنگام با پاژنام [= لقب، عنوان] «پهلوان» هر یک، نماد یکی از تیره‌های ایرانی است که در نبرد منوچهر با دشمنان [سلم و تور] جنگیدند، و بر آنان پیروز شدند.

پهلوانان نامبردار که در آن نبرد همراه «نژاد مانوش» بودند، در خراسان [مشرق] «سام» پهلوان و در خوروران [= مغرب] «قارن» یا «کارن» فرزند «کاوه» بشمار می‌روند، و چنین آرایش سپاه، نشان آن دارد که ایرانیان میانین بهمراه ایرانیان خراسان در خوروران همگی در نبرد، هنباز بوده‌اند. در پایان هنگام منوچهر - تیره‌ها بیشتر می‌شوند، و نام زال پهلوان سیستان، کشواد فرزند دیگر کاوه به آنها افزوده می‌شود که خود نشان از گسترش دودمانها دارد.

\*

یک دوره پس از آن، هنگامی است که نام‌های زال، توس، گودرز، گیو، فریبرز، زنگه شاوران،... پدیدار می‌شوند، و آنکس که در این پژوهش بنام او نیازمندیم گودرز پهلوان پیر ایران است که در شاهنامه از وی با پاژنام فرّ آزادگان [= ایرانیان] یاد شده است:

چنین گفت؛ کان، فرّ آزادگان سپهدار، گودرز کشوادگان

گودرز شاهنامه، در زبان پهلوی گوتَرز gōtarz خوانده می‌شود که بخش نخست آن گوت است که نام دودمانی بزرگ در خوروران ایران باشد، و در این هنگام، نوشته‌های همسایگان ایران نیز بیاری ما می‌آیند، که از این نام، بگونه «گوتی»، یا «گوتیوم» یاد کرده‌اند.

آنان از تیره‌ای که پیشتر از گوتیوم؛ بر سرزمینهای خورورانی ایران [کردستان، آذربایجان، لرستان] فرمان می‌رانده‌اند با نام کَشو kešvō یاد کرده‌اند، و شاهنامه نیز گودرز را «گودرز کشوادگان» می‌خواند. دیگر پهلوانان ایران را یک یا دو فرزند بیش نبوده است، اما از شاهنامه پیدا است که گودرز را فرزندان بسیار بوده، و گاهگاه از هفتاد فرزند وی نام می‌برند.

چو گودرز و هفتاد پور گزین همه نامداران با آفرین

و چنین می‌نماید که کوهستان اَبَرَسِن [که با نام یونانی زاگرس خوانده می‌شود] و سرزمینهای سرسبز و پردرخت آن، بگسترش دودمانها یاری رسانده است و بزرگترین فرزندان گودرز، «گیو» است که پهلوان لرستان بود، و شگفتا که هنوز در میان لران، که تیره‌ها با پسوند «وند» نامیده می‌شوند، همچون «فولادوند» «شیرک وند» «سکوند» «مکوند»... یک تیرهٔ بزرگ؛ هنوز «گوت وند» نامیده می‌شود که یادگار نام و گوتی و گوتیوم است! گسترش دودمان‌های وابسته بگودرز، چنانکه یادآوری شد، بیش از همهٔ دودمانهای ایرانی بوده است، چنانکه افزون بر دودمان‌های «لر» و «لک» که نزدیکترین دودمان‌ها به گودرز و کردستان‌اند، در خراسان نیز از یکی از پسران گودرز بنام «گژدهم» آگاهی داریم، افزون بر وی «بیژن» نیرهٔ گودرز در بجنور و بیهق میزیسته، و در آذربایجان نیز:

سپاهی که از بردع و اَرَدِیِل پس پشت گودرز بودند خیل

دیگر فرزند نامبردار گودرز «رُهَم» است که در شاهنامه بیشتر؛ با پاژنام «شیر» از وی یاد شده است... و همین پهلوان است که نیای بلوچان گرامی است!

در یک نامهٔ کهن پهلوی بنام نامکی شتریهائی ایران، که صادق هدایت، نخستین بار، آنرا با نام «نامه شهرستانهای ایرانی» بفارسی ترجمه کرد، و اکنون با همین نام، شناخته می‌شود، دربارهٔ رُهَم چنین آمده است:

«سپورچ نر ی تور اوزت، اوش  
یتگوخاکان هچ آنوذ سئو بگرت»

۱۱۴ سپورچ نر ی تور اوزت اوش سپورچ نر ی تور اوزت

«شتریستانی رَحوت، رهامی گوترزان کرت، پت هان گاس کاش اسپورچ نر(ی) تور اوزت، اوش  
یتگوخاکان هچ آنوذ سئو بگرت»

که ترجمهٔ آن چنین است:

شهرستان رَحوت را رهام گودرزان بساخت، بدان جای که «اسپورچ» پهلوان تورانی را بکشت و  
بیغوخاقان را از آنجا ستوه کرد (بستوهانید)

اما شهرستان «رَحوت» که در این نامه آمده است، بزبان فارسی «رَخود» خوانده می‌شود «گردیزی» در  
زین الاخبار، اندر کار یعقوب لیث سیستانی گوید:

«پس، از سیستان به بُست آمد، و بُست را بگرفت، و از آنجا به پنجوای و تگین آباد آمد، و با؛

رتبیل حرب کرد، و حیلَه ساخت، و رتبیل را بکشت [بگرفت، درست می‌نماید، زیرا که رتبیل نام

شهری بوده است]، و پنجوای و «رَخود» را بگرفت، و از آنجا بغزنین آمد»<sup>۱</sup>

از نام «رَخود» یا «رَحوت» در سنگنوشته‌های داریوش آنجا که خستریات (بگفتار یونانی ساتراپ)های  
شاهنشاهی هخامنشی را برمی‌شمرد، با نام «رَخج»، همواره کنار «گدار» (= قندهار) یاد شده است! و شایستهٔ

نگرش است که در کنار نام رَحوت و رَخود در نامه‌های پس از اسلام، گاهگاه از نام رَخج نیز یاد شده است:  
«امیر محمد (برادر و زندانی مسعود غزنوی)... بر قلعهٔ رَخج آوردند و بنشانند»<sup>۲</sup>

امروز، برادران پشتون؛ در آن سرزمین‌ها بسیار شده‌اند، تا آنجا که قندهار، با داشتن گروه درخورِ نگرشی  
از تاجیکان، بگونهٔ کانونی از پشتون نژادان درآمده است، اما هزار سال پیش چنین نبوده است و عبدالحی

حیبی که خود پشتون و پیشتاز پشتون‌گرایی بود، در زیرنویس کاروانسرای «ماریگله» چنین آورده است:

۱- زین الاخبار گردیزی، ویرایش عبدالحی حیبی، ۱۳۶۳ - رویه‌های ۶-۳۰۵

۲- همان: رویهٔ ۴۲۲

«ماریگله با ز بر گاف، کُتل کوچکیست در ۳۵ میلی ماورای شرقی دریا [رود] سند، بین تکسیلا، و راولپندی، که نقطهٔ نهایی گندهار و کشور پشتون شمرده می‌شود، و تاکنون بهمین نام معروف است»<sup>۳</sup>

از گفتارهای یادشده چنین بر می‌آید که گروهی از نژاد گودرز نیز، بسوی سرزمین‌های جنوبی سیستان و نیمروزان (بلوچستان کنونی) کوچ کرده‌اند، و زبان آنان نیز کهن، و در بسا واژه‌ها همسان زبانهای کردی است و گاهگاه در برخی واژه‌ها کهن‌تر از کردی نیز هست.

نمونه چند واژهٔ ایرانی را برمی‌رسیم:

kainin	کئینین	اوستایی:
kanēčak	کَنِچَک	پهلوی:
kanēč	کَنِچ	بلوچی:
kəč	کِچ	کردی:
kījā	کیجا	تبری:
kanēzak	کنیزک	فارسی:

(دُور، کناچه ۹)

\*

raōčangh	رئوچَنگَه	اوستایی:
raōča	رئوچ	فارسی باستان:
rōč	رُوچ	پهلوی
rōč	رُوچ	بلوچی
rōž	رُوژ	کردی
rūž	روژ	کرمانشاهی
ruz	روز	فارسی

\*

ap	آپ	اوستایی
āp	آپ	پهلوی

۳- همان: زیرنویس ۱ رویهٔ ۴۳۹

āp	آپ	بلوچی
āb	آب	فارسی
āw	آو	کردی
		*
asru	آسرو	اوستایی
ars	ارس	پهلوی
hars	هرس	بلوچی
ars	آرس	بلوچی
asr	آسر	کردی
ašk	اشک	فارسی
		*
ātarš	آترش	اوستایی
ātar	آتر	اوستایی
ātur	آتور	پهلوی
ātaxš	آتخش	پهلوی
āčeš	آچش	بلوچی
āgər (آور)	آگر	کردی
āzar (آتش م)	آذر	فارسی
		*
āmātak	آماتک	پهلوی
āmātag	آماتگ	بلوچی
āmāda	آماد	کردی
āmāda <sup>٤</sup>	آماد	فارسی
āmādē	آماد	سپاهان و تهران
		*

٤- واژه‌های بلوچی را از دفتر نخست فرهنگ بلوچی نوشتهٔ عبدالغفور جهان‌دیده برگرفته‌ام. از ایشان چند سال است که آگاهی ندارم، از خوانندگانی که با ایشان آشنایی دارند، خواهش میکنم، گفتار مرا با وی بازگویند: «چشم برآه دنبالهٔ فرهنگ هستم».

چون در شاهنامه رهام (سازندهٔ رَحوت و رُخج) فرزند گودرز است، پس بلوچان گرامی فرزندان گودرز  
کشواد اند، و نژاد از کاوهٔ آهنگر برافرازندهٔ درفش کاویان، (و رهانندهٔ ایرانیان از ستم یکهزارسالهٔ بیگانگان)  
دارند... و درود بر فرزندان، و شاد؛ روان نیاکان ارجمندشان، که در گسترهٔ تاریخ ایران همواره نگهبان  
مرزهای این سرزمین میانهٔ جهان بوده‌اند.